

کاوش‌نامه ادبیات تطبیقی (مطالعات تطبیقی عربی - فارسی)
دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه رازی کرمانشاه
سال سوم، شماره ۱۱، پاییز ۱۳۹۲ هـ ش / ۱۴۳۴ هـ ق / ۲۰۱۳ م، صص ۸۹-۱۱۴

پژوهشی در تأثیر کلیله و دمنه و الأدب الصغیر و الکبیر در ادب عربی (مطالعه مورد پژوهانه: امثال مولد)^۱

وحید سبزیان پور^۲

دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه رازی کرمانشاه، ایران

هدیه جهانی^۳

کارشناس ارشد زبان و ادبیات عربی، دانشگاه رازی کرمانشاه، ایران

چکیده

امثال مولد به حکمت‌هایی گفته می‌شود که هویتی نامشخص دارند و در دوره عباسی اول از فرهنگ‌های مختلف از جمله ایران، یونان و هند به زبان و ادبیات عرب نفوذ کرده‌اند. حجم عظیم و گسترده ترجمه‌هایی که در عصر عباسی شکل گرفت، از عواملی است که موجب انتقال این امثال به فرهنگ عربی شد. یکی از عمده‌ترین فرهنگ‌های مؤثر این دوره، فرهنگ ایرانی بود که توانست از طریق ترجمه در دل اعراب بادیه‌نشین راه پیدا کند. هدف این پژوهش آن است که با بررسی و جست و جوی امثال مولد، در میان آثار شاخص‌ترین نویسنده ایرانی (ابن مقفع) در عصر عباسی، از یک سو تأثیر آثار این نویسنده را در ادب عربی بررسی کند و از دیگر سو، با استناد به منابع عربی به سرچشمه ایرانی پاره‌ای از این امثال دست یابد. اشاره به مضامین مشترک این امثال در ادب فارسی نیز علاوه بر گامی در ادب تطبیقی، قرینه‌ای است برای اثبات این فرضیه که بخش عمده حکمت‌های ادب فارسی، ایرانی است.

واژگان کلیدی: امثال مولد، فرهنگ غیر عربی، ابن مقفع، الأدب الصغیر و الکبیر، کلیله و دمنه.

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۷/۱۵

۱. تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۵/۱۶

۲. رایانامه نویسنده مسئول: wsabzianpoor@yahoo.com

۳. رایانامه: hediehjahani@yahoo.com

۱. مقدمه

۱-۱. ادبیات تطبیقی و ترجمه

ادبیات تطبیقی نوعی پژوهش بین‌رشته‌ای است که به مطالعه رابطه ادبیات ملّت‌های مختلف با هم و بررسی رابطه ادبیات و هنرها و علوم انسانی می‌پردازد.^(۱) (نظری منظم، ۱۳۸۹: ۲۲۱)

یکی از مباحث پر اهمیت در نزد پژوهشگران ادبیات تطبیقی ترجمه است. غنیمی هلال (بی‌تا: ۱۲۶-۱۲۷) ضمن اینکه ادبیات تطبیقی را متنوع معرفی می‌کند، به این نکته اشاره می‌نماید که از جمله اموری که موجب انتقال ادبیات از زبانی به زبان دیگر می‌شود، بررسی ترجمه‌ها و جست و جوی انگیزه رواج آن‌هاست.

غنیمی هلال هم‌چنین معتقد است که ادبای بیدار یک ملّت باید آثار ارزشمند دیگران را در خود هضم کرده و آن را در سبکی نو بازسازی و در آفرینشی دیگر به مردم عرضه کنند. (نک: سامرای، ۱۳۷۶: ۵۵۶) یکی از این ادبا ابن مقفع است که با ترجمه کتب مشهور پهلوی به عربی، نقش بسزایی در انتقال اندیشه‌های ایرانی به عربی داشته است؛ تا آن‌جا که محجوب (۱۳۴۹: ۲۰) معتقد است یکی از علل پیدایش ادبیات تطبیقی، ترجمه کتاب کلیله و دمنه (از آثار ابن مقفع) است.

۱-۲. امثال مولّد

ابن منظور در تعریف «المولّد» می‌گوید: «وَإِنَّمَا سُمِّيَ الْمَوْلِدُ مِنَ الْكَلَامِ مَوْلِدًا إِذَا اسْتَحْدَثُوهُ وَلَمْ يَكُنْ مِنْ كَلَامِهِمْ فِيمَا مَضَى... وَالْمَوْلِدُ الْمَحْدَثُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَمِنْهُ الْمَوْلِدُونَ مِنَ الشُّعْرَاءِ وَإِنَّمَا سُمُّوا بِذَلِكَ حُدُوثِهِمْ.» (ابن منظور، ۱۴۰۸، ج ۱۵: ۳۹۵) مولّد را از این جهت مولّد نامیده‌اند که آن را به وجود آورده‌اند و در سخنان پیشینیان نبوده است. ... مولّد هر چیز جدیدی است؛ از جمله شعرای مولّد که به سبب تازگی مولّد نامیده شده‌اند در تعریفی دیگر گفته‌اند: امثال مولّد امثالی هستند که اصالتی غیر عربی دارند و در حقیقت متعلّق به فرهنگ عربی نبوده در ابتدای عصر عباسی اوّل، وارد زبان و فرهنگ عربی شده‌اند. (نک: مفتاح الحداد، ۱۹۹۸: ۳۰) در میان کتاب‌هایی که به امثال مولّد پرداخته‌اند، مجمع الأمثال نوشته ابوالفضل میدانی (ت ۵۱۸هـ)، با نقل هزار مثل، نگاه گسترده‌تری به این امثال دارد. (نک: قطامش، ۱۹۸۸: ۱۷۶)

۱-۳. ابن مقفع

روزبه پسر دادویه، نویسنده نامدار ایرانی الاصل، در خانواده‌ای زرتشتی به دنیا آمد. وی پس از مسلمان شدن به ابن مقفع شهرت یافت. (نک: آذرنوش، ۱۳۸۹: ۶۶۲-۶۶۷) درباره مذهب او اختلاف نظر وجود دارد. برخی او را پیرو دین مانی و برخی دیگر پیرو مزدک دانسته‌اند. قدر مسلّم آن است که وی بر

دین پدرش و زردشتی بوده است. (فائزی، ۱۳۲۹: ۱۴۱) جاحظ می گوید: «كَانَ ابْنُ مَقْفَعٍ، مُطِيعُ ابْنِ ابِاسٍ وَيَحْيَى بن زِيَادٍ كَانُوا يُتَهَمُونَ فِي دِينِهِمْ.» (ابن جوزی، ۱۴۱۲، ج ۸: ۵۶): ابن مقفع، مطیع ابن اباس و یحیی بن زیاد در دین خود متهم بودند. گروهی اسلام آوردنش را از روی مصلحت می دانند. (نک: زیات، بی تا: ۲۱۲) ابن سلام می گوید: شنیدم که مشایخ ما می گفتند: هیچ کس مانند خلیل بن احمد و ابن مقفع اقدام به جمع آوری فرهنگ و ادب نکرده است و زیرک تر از این دو، عرب و عجم به خود ندیده است: «سَمِعْتُ مَشَائِخَنَا يَقُولُونَ: لَمْ يَكُنْ لِلْعَرَبِ بَعْدَ الصَّحَابَةِ اِذْكَى مِنَ الْخَلِيلِ بْنِ اِحْمَدَ وَلَا اِجْمَعُ وَلَا كَانَ فِي الْعَجَمِ اِذْكَى مِنَ ابْنِ مَقْفَعٍ اِجْمَعُ.» (ضیف، ۱۴۲۷، ج ۳: ۵۱۱)

این ادیب نامور دو دوره اموی و عباسی، آثار مشهوری در ترجمه دارد؛ از جمله کلیله و دمنه و دو کتاب الأدب الصغیر و الأدب الکبیر که از پرآوازه ترین آثار او در ترجمه هستند و همگی سرشار از پند و اندرز و سخنان حکیمانه و آموزه هایی از فرهنگ ایرانی و دینی می باشند.

۱-۴. ارزش ادبی آثار ابن مقفع

ابن مقفع در آثارش نثر عربی را به بالاترین درجه ارتقاء داد. وی در دو کتاب (الأدب الصغیر و الکبیر) از دو عامل عمده تأثیر پذیرفته است: یکی عصری که در آن زندگی کرده است و دیگری هنر نویسندگی آن دوران. (علی بیگی، ۱۳۸۷: ۸۵)

وی با کار ترجمه، هم توانست فضایل ایران قدیم را از خطر انقراض نجات دهد و هم اعراب را با شأن و شوکت ایرانیان آشنا کند و با این کار توانست ایرانیان را در مقابل اعرابی که به حسب و نسب خود می بالیدند یاری دهد. وی به قدری در این راه تلاش کرد که از مهدی عباسی نقل شده: «مَا وَجَدْتُ كِتَابَ زَنْدَقَةَ قَطُّ الاَّ وَاصلُهُ ابْنُ مَقْفَعٍ.» (ضیف، ۱۴۲۷، ج ۳: ۵۰۹): من کتابی در زندقه ندیدم؛ مگر اینکه اصل آن از ابن مقفع است. از نکات قابل تأمل این است که آثار فرهنگ اسلامی چون آیات قرآنی، احادیث معصومین و حتی اشعار عرب در آثار او دیده نمی شود. (نک: عبود، ۱۹۶۰: ۲۱۲-۲۱۳)

این کتب از ترجمه های متون پهلوی است که ابن مقفع با مهارت خاصی، بسیاری از حکمت های ایرانیان را در دل ترجمه های خود گنجانده است. جست و جوی امثال مولد در لابه لای این کتب به پژوهشگر کمک می کند که به شناسنامه پاره ای از این حکمت ها و مضامین دست یابد.

۱-۵. رنگ و بوی ایرانی آثار ابن مقفع

نثر فنی عربی مدیون ابن مقفع و عبدالحمید است. ابن مقفع این نثر را به چنان درجه ای از کمال رساند که دیگر چیزی بر آن افزوده نشد. همه محققان چه خاورشناس؛ چه ایرانی و چه عرب، نثر فنی عربی را

نثری فارسی در جامه‌ای عربی می‌دانند. (آذرنوش، ۱۳۸۹: ۶۶۲-۶۶۷) گروهی معتقدند که ابن مقفع اخلاق و حکمت ایرانی را نیز وارد کلیله و دمنه کرده است و *الأدب الصغیر و الکبیر* وی زاینده فکر ایرانی اوست. (نک: غفرانی، ۱۹۶۵: ۲۲ و ۱۳۷)

عبود (۱۹۶۰: ۲۱۳) بر این باور است که ابن مقفع در کتاب‌هایش از فرهنگ ایرانی بهره برده است و تأثیر فرهنگ عربی در آن کم است. وی اشاره نکردن به آیات و روایات را در کتب ابن مقفع، از نشانه‌های توجه به فرهنگ ایرانی و تحول در نثر فنی می‌داند.

برخی صاحب‌نظران، وجود اندیشه‌هایی چون اعتقاد به جبر، در آتش رفتن کلاغ برای رسیدن به کمال، تحریم گوشت و اکتفا به میوه و مکافات عمل را از نشانه‌های ایرانی بودن اندیشه‌های موجود در آثار ابن مقفع می‌دانند. (نک: سبزیان‌پور، بررسی...، ۱۳۸۷: ۸۵-۸۶)

۱-۶. وضعیت سیاسی و فرهنگی در دوره عباسی

از آن‌جا که امثال مولد، پدیده‌ای است زاینده شرایط دوره عباسی، بررسی شرایط سیاسی و فرهنگی این دوره امری مهم است. فاختوری آغاز تاریخ عباسی را با این جمله شروع کرده است: «قَامَتِ الدُّوْلَةُ الْعَبَّاسِيَّةُ عَلَى أَكْتَاْفِ الْفُرْسِ خَاصَّةً وَالشُّعُوبِيَّةِ عَامَّةً وَنُقِلَت قَاعِدَةُ الدُّوْلَةِ إِلَى بَغْدَادَ، فَتَحَوَّلَ وَجْهُ الدُّوْلَةِ نَحْوَ فَارِسٍ وَعَلَبَتْ فِيهَا الْعَادَاتُ وَالْأَنْظِمَةُ الْفَارِسِيَّةُ» (فاختوری، ۱۹۸۷: ۳۴۹-۳۵۸): دولت عباسی به دست ایرانیان و شعوبی‌ها برپا شد و مرکز دولت به بغداد^(۲) منتقل شد. دولت رویکردی ایرانی پیدا کرد و شیوه‌ها و نظام ایرانی (بر همه‌جا و همه‌چیز) غالب شد.

نفوذ فرهنگ و ادب ایرانی بر فرهنگ عربی چنان غالب شد که بسیاری از محققان از جمله جاحظ، بیرونی و ابن خلدون، دولت عباسی را دولت خراسانی و ساسانی نامیدند. (محمدی، ۱۳۸۴: ۸۵)

از دیگر سو، فرهنگ‌های مختلف در عهد عباسی چنان درهم تنیده شدند که تشخیص ریشه‌های فکری و سرچشمه‌های فرهنگی در این دوره بسیار دشوار است. جرجی زیدان پس از سخنان مفصلی درباره تأثیر فرهنگ‌های بیگانه در ادب عربی می‌گوید: «خلاصه کلام این است که مسلمانان علوم معروف روزگار خود را به ادب عربی منتقل کردند و دانشی باقی نماند که آن را به فرهنگ خود نیفزودند و بیشتر این انتقال فرهنگی از اندیشه‌های یونانی، فارسی و هندی بود. با وجود این، یک عنصر مهم در اندیشه و فکر حاکم بر دوره عباسی برجستگی خاص دارد و آن عنصر فرهنگی ایرانیان است» (زیدان، ۱۹۸۳، ج ۱: ۳۳۹)

۷-۱. تأثیر ترجمه‌های ابن مقفع در فرهنگ عربی

پس از سقوط دولت اموی در سال (۱۳۲هـ) و روی کار آمدن دولت عباسی به دست ایرانیان، نژاد ایرانی در همه شئون خلافت نفوذ کردند و به ترویج علوم و فنون پرداختند. خلفا به ترجمه کتب بها دادند و تحت تأثیر محیط ایرانی قرار گرفتند. (نک: حقیقت، ۱۳۵۵: ۴۱۷-۴۱۸) شکی نیست که کوشش بی‌دریغ ایرانیان، زمینه را برای جهش علمی در جامعه اسلامی فراهم کرد. مترجمان ایرانی از طریق ترجمه و انتقال اندیشه‌های خود توانستند بر فرهنگ و ادب عربی، بیش از هر فرهنگ دیگری تأثیر گذارند؛ تا آن‌جا که همایی (۱۳۷۰: ۲۰) می‌گوید: «ایرانیان به فارسی فکر می‌کردند و به عربی می‌نوشتند.» یکی از مهم‌ترین این دانشمندان که مهر میهن را در دل می‌پروراند و با شوق به ترجمه پرداخت، ابن مقفع است. فاخوری (۱۹۸۷: ۳۶۱) درباره او می‌گوید: «ابن مقفع بر ادب و تفکر جهان اسلام حق بزرگی دارد.» برخی او را قهرمان ادبی ایرانیان معرفی کرده‌اند. عبداللطیف حمزه درباره او می‌نویسد: «إِذَا كَانَ أَبُو مُسْلِمٍ الْخُرَّاسَانِيُّ يُعْتَبِرُ الْبَطْلَ السِّيَاسِيَّ لِلْفَرَسِ... فَإِنَّهُ يَنْبَغِي لِابْنِ الْمُقَفَّعِ أَنْ يُعْتَبَرَ الْبَطْلَ الْأَدَبِيَّ لِلْفَرَسِ.» (نقل از زخریا، ۱۹۹۶: ۵۹): اگر ابومسلم خراسانی قهرمان سیاسی فارسی‌زبانان است، سزاوار است که ابن مقفع را قهرمان ادبی آنان به حساب آوریم.

۸-۱. پیشینه تحقیق

بر اساس جست و جوی صورت گرفته، تا کنون پژوهشی با عنوان رابطه امثال مولد با آثار ابن مقفع دیده نشده است.

۹-۱. بررسی ریشه‌های ایرانی امثال مولد در آثار ابن مقفع

همان‌طور که پیش‌تر گفته شد، هویت امثال مولد در پرده ابهام قرار دارد. در این پژوهش کوشیده‌ایم به دنبال سرخ‌های کشف هویت این امثال در آثار ابن مقفع (کلیله و دمنه، الأدب الصغیر والکبیر) باشیم. چراکه بر اساس نظر صاحب‌نظران، آثار به جا مانده از ابن مقفع دارای رنگ و بوی ایرانی هستند. (نک: سبزیان‌پور، بررسی...، ۱۳۸۷: ۷۸-۸۷)^(۳) شواهد به دست آمده نشان از آن دارد که پاره‌ای از این امثال از هویتی ایرانی برخوردار هستند و نقش ابن مقفع در این انتقال فرهنگی سخت برجسته است. شیوه این پژوهش بدین صورت است که شواهد به دست آمده را در سه دسته شباهت لفظی، شباهت مضمونی و تعبیرهای مشابه مورد بررسی قرار داده‌ایم. ممکن است برای برخی محققین این سؤال پیش آید که اثبات مذموم بودن برخی صفات همچون خشم، حسد و حرص و تأیید صفاتی چون صبر، متانت، عاقبت‌اندیشی و اهمیّت مشورت و... در ایران باستان، به این سبب که از بدیهیات عقلانی و انسانی است

چه ارزشی دارد؟ چه نقشی در کشف معمای امثال مولد دارد؟ مگر این مسائل بدیهی را دیگر ملل جهان قبول ندارند؟ در پاسخ باید گفت: به یقین این امور عقلانی هستند و شکی در خوبی و بدی آنها نیست؛ اما سؤال اساسی این است که چرا این مضامین را صاحب‌نظران عرب در زمره امثال مولد قرار داده‌اند؟ مگر این مضامین برای عرب ناشناخته بوده‌اند؟ حقیقت این است که این مضامین بدیهی از شاخصه‌های فکری و اصول فرهنگی ایرانیان بوده که اولاً مکتوب شده‌اند و ثانیاً به ادب عربی منتقل شده‌اند و محقق‌ی چون «عیسی عاکوب» در پژوهش خود، آنها را از ویژگی‌های اخلاقی و فکری ایرانیان دانسته است؛ بنابراین با این مقدمات، می‌توان نتیجه گرفت که ابن مقفع یک مترجم برجسته و ناقل بزرگ فرهنگ ایرانی است و در آثار خود بر شاخصه‌های فکری و اخلاقی ایرانیان تأکید کرده از دیگر سو، محققان مضامین امثال مولد را غیر عربی دانسته‌اند. یکی از احتمالات قوی در تفسیر خاستگاه این امثال، ترجمه‌های ابن مقفع است. بدیهی است اگر ترجمه‌های دیگری از فرهنگ‌های مختلف در زمینه اخلاقیات در دسترس بود، جای تأمل داشت. به همین سبب در برخی موارد در پی‌نوشت به قرآینی برای اثبات ایرانی بودن حکمت مورد نظر اشاره کرده‌ایم. ذکر اشعار فارسی نیز گامی است در ادبیات تطبیقی و راهی است برای نشان دادن اینکه حکمت‌های ایرانی علاوه بر فرهنگ عربی، در فرهنگ فارسی نیز جلوه‌گری کرده‌اند. لازم به یادآوری است که برای اختصار و اجتناب از تکرار، در این مقاله از علائم اختصاری (م)، (ق. الف) و (ق. ب) به ترتیب به جای امثال مولد (میدانی، ۲۰۰۳)، کتاب (کلیده و دمنه، ۱۹۳۶) و (الأدب الصغیر و الأدب الکبیر، بی تا) استفاده کرده‌ایم:

۲. شباهت لفظی با اندکی اختلاف

در این پژوهش به ۱۳ عبارت در آثار ابن مقفع دست یافته‌ایم که عیناً در امثال مولد دیده می‌شوند، در برخی موارد اختلاف لفظی اندکی دیده می‌شود که ممکن است مربوط به اختلاف نسخ آثار ابن مقفع باشد:

۲-۱. هر کلام جوابی دارد

لِكُلِّ كَلَامٍ جَوَابٌ. (م. ج ۲: ۲۶۹) ترجمه: هر کلامی جوابی دارد.

لِكُلِّ كَلِمَةٍ جَوَابٌ. (ق. الف: ۱۶۵) ترجمه: هر سخنی جوابی دارد.^(۴)

۲-۲. هر کرده ثوابی دارد

لِكُلِّ عَمَلٍ ثَوَابٌ. (م. ج ۲: ۲۶۹) ترجمه: هر کاری پاداشی دارد.

وَلِكُلِّ عَمَلٍ ثَمْرَةٌ مِنَ الثَّوَابِ وَالْعِقَابِ. (ق. الف: ۲۹۶) ترجمه: هر عملی نتیجه‌ای دارد؛ یا پاداش یا مجازات.^(۵)

۲-۳. فروتنی، تاج جوانمردی

تَاجُ الْمُرُوَّةِ التَّوَّاضُعُ. (م. ج ۱: ۱۷۰) ترجمه: تاج جوانمردی فروتنی است.

لَا يَنْفَعُ... الْمُرُوَّةُ بِغَيْرِ تَوَّاضُعٍ. (ق. ب: ۴۴) ترجمه: جوانمردی بدون تواضع سودی ندارد.^(۶)

در حکمت‌های ایرانی آمده است: «لَا الْمُرُوَّةُ بِغَيْرِ تَوَّاضُعٍ.» (ابن مسکویه، ۱۳۵۸: ۷۶) ترجمه: هیچ جوانمردی بدون فروتنی نیست.

۲-۴. حریص محروم است

الْحَرِيصُ مَحْرُومٌ. (م. ج ۱: ۲۵۳) ترجمه: حریص محروم است.

وَأَنَّ الْحَرِيصَ مَحْرَمَةٌ. (ق. ب: ۱۲۵) ترجمه: همانا حرص محرومیت است.^(۷)

۲-۵. ترک ادعای علم

تَرْكُ ادِّعَاءِ الْعِلْمِ يَنْفِي عَنْكَ الْحَسَدَ. (م. ج ۱: ۱۷۰) ترجمه: ترک ادعای علم، حسادت را از تو دور می‌کند.

... وَأَمَّا قِلَّةُ ادِّعَائِهِ فَتَنْفِي عَنْكَ الْحَسَدَ. (ق. ب: ۱۰۶) ترجمه: اما کم ادعای (علم) داشتن حسد را از تو دور می‌کند.

۲-۶. تا خطر نکنی خطیر نشوی

مَنْ لَمْ يَرْكَبِ الْأَهْوَالَ لَمْ يَبَلِ الْأَمَالَ. (م. ج ۲: ۳۴۳) ترجمه: کسی که بر خطرهای سوار نشود، به آرزوهایش نمی‌رسد.

در کلیله و دمنه آمده است: وَمَنْ لَمْ يَرْكَبِ الْأَهْوَالَ لَمْ يَبَلِ الرِّغَائِبِ. (ق. الف: ۳۴) ترجمه: کسی که بر سختی‌ها سوار نشود، به خواسته‌هایش نمی‌رسد.^(۸)

۲-۷. از گرسنگی مردن، به که به نان فرومایگان سیر شدن

فَوْتُ الْحَاجَةِ خَيْرٌ مِنْ طَلِبِهَا إِلَى غَيْرِ أَهْلِهَا. (م. ج ۲: ۹۶) ترجمه: گذشتن از خواسته، بهتر از درخواست از نااهل است.

«فَالْمَوْتُ أَهْوَنُ مِنَ الْحَاجَةِ الَّتِي تُحَيِّجُ صَاحِبَهَا إِلَى الْمَسْأَلَةِ.» (ق. الف: ۱۹۰) ترجمه: مرگ از طلب نیاز راحت‌تر است.

سختی سفرهای طولانی، بهتر از دراز کردن دست نیاز در مقابل دیگران است. ابن مقفع: وَوَجَدْتُ تَحْشُمَ الْأَسْفَارِ الْبَعِيدَةِ فِي طَلَبِ الدُّنْيَا أَهْوَنَ عَلَيَّ مِنْ بَسْطِ الْيَدِ إِلَى السَّخِيِّ بِالْمَالِ.^(۹) (همان: ۱۹۱)

۲-۸. خویشاوندی و دوستی

تَقَارَبُوا بِالْمَوَدَّةِ، وَلَا تَتَكَلَّمُوا عَلَى الْقَرَابَةِ. (م. ج ۱: ۱۷۰) ترجمه: با محبت و دوستی به هم نزدیک شوید و بر روابط فامیلی تکیه نکنید.

وَالْقِرَابَةُ تَبِعٌ لِلْمَوْدَّةِ. (ق. ب: ۴۵) ترجمه: خویشاوندی به دنبال دوستی می آید. (۱۰)

۲-۹. تجربه موجب افزایش عقل

طُولُ التَّجَارِبِ زِيَادَةٌ فِي الْعُقْلِ. (م. ج ۱: ۴۷۷) ترجمه: تجربه بسیار، فزونی در عقل است.

«وَالْعُقْلُ مُكْتَسَبٌ بِالتَّجَارِبِ وَالْأَدَبِ.» (ق. الف: ۴۳) ترجمه: عقل با تجربه و تربیت به دست می آید. (۱۱)

وَبِالْأَدَبِ تَسْمَى الْعُقُولُ وَتَرْكُوكُوا فَكَمَا أَنَّ الْمَدْفُونَةَ الْحَيَّةَ فِي الْأَرْضِ... (همان: ۱۲) ترجمه: عقل با ادب رشد و نمو

می کند؛ همان طور که دانه مدفون در زمین رشد می کند... (۱۲)

۲-۱۰. بی نیازی از مردم، عامل عزت

عِزُّ الْمَرْءِ اسْتِغْنَاؤُهُ عَنِ النَّاسِ. (م. ج ۲: ۵۸) ترجمه: عزت انسان، بی نیازی اش از مردم است.

- بی نیازی از دیگران، عامل بقای عزت آدمی است. ابن مقفع می گوید: استغناؤك عنهم في نزاهة

عرضك وبقاء عزك. (ق. ب: ۱۲۶) ترجمه: بی نیازی از آن ها در پاک بودن آبرو و ماندگاری عزت است.

۲-۱۱. ثروت، بهترین یاور جوانمردی

نِعْمَ الْعَوْنُ عَلَى الْمَرْوَةِ الْمَالُ. (م. ج ۲: ۳۷۲) ترجمه: مال و ثروت یاور خوبی برای جوانمردی است.

وَلَا يُظْهَرُ الْمَرْوَةُ إِلَّا الْمَالُ. (ق. ب: ۵۵) ترجمه: چیزی چون مال جوانمردی را آشکار نمی کند.

وَمَنْ لَا مَالَ لَهُ فَلَا شَيْءَ لَهُ. (همان) ترجمه: کسی که مال ندارد چیزی ندارد. (۱۳)

۳. شباهت مضمونی

در بسیاری موارد، بین کلام ابن مقفع و امثال مولد شباهت مضمونی به چشم می خورد که در این جا به

تعدادی از آن ها اشاره می شود:

۳-۱. توجه نکردن به شنیده ها

لَا تَطْمَعُ فِي كُلِّ مَا تَسْمَعُ. (م. ج ۲: ۲۶۹) ترجمه: در هر چه شنیدی طمع نکن (باور نکن). (۱۴)

اسْمَعُ وَلَا تُصَدِّقْ. (م. ج ۱: ۳۸۶) ترجمه: بشنو ولی باور نکن.

وَلَا تَقُلْ كَمَا يَقُولُ السُّفَهَاءُ: أُحِبُّ بِمَا سَمِعْتُ. فَإِنَّ الْكِذْبَ أَكْثَرُ مَا أَنْتَ سَامِعٌ، وَإِنَّ السُّفَهَاءَ أَكْثَرُ مَنْ هُوَ قَائِلٌ. (ق. ب:

۱۲۲) ترجمه: چون نادانان نگو: آنچه را می گویم شنیده ام. بیشتر آنچه می شنوی دروغ است و اغلب گویندگان

نادان هستند. (۱۵)

۳-۲. عجله موجب پشیمانی

رُبَّ مُسْتَعْجِلٍ لِأَذِيَّةٍ وَمُسْتَقْبَلٍ لِمَنِيَّةٍ. (م. ج ۱: ۳۴۶) ترجمه: چه بسا شتابانی برای رنج و اذیت و استقبال کننده ای

که برای مرگ هستند.

عاقل با ترک عجله از پشیمانی در امان می ماند. این مفهوم در کلیله آمده است: «وَأَمَّا الْعَاقِلُ مِنَ الدَّامَةِ بِتَرْكِ الْعَجَلَةِ وَبِالْتَّبَتِ». (ق. الف: ۲۶۹) ترجمه: عاقل با ترک شتاب زدگی و داشتن آرامش، از پشیمانی در امان است.^(۱۶)

۳-۳. مخالفت با هوی و هوس

هَلَكَ مَنْ تَبِعَ هَوَاهُ. (م. ج ۲: ۴۲۵) ترجمه: هر کس از هوای نفسش پیروی کند هلاک می شود.

خَالَفَ هَوَاكَ تَرْتُدُّ. (م. ج ۱: ۲۸۷) ترجمه: با هوی و هوس مخالفت کن تا هدایت شوی.

الهُوَىٰ إِلَهٌ مَّعْبُودٌ. (م. ج ۲: ۴۲۵) ترجمه: هوی و هوس خدایی است که عبادت می شود.

«وَعَلَى الْعَاقِلِ أَنْ يَعْرِفَ أَنَّ الرَّأْيَ وَالهُوَى مُتَعَادِيَانِ، وَأَنَّ مِنْ شَأْنِ النَّاسِ تَسْوِيفَ الرَّأْيِ وَإِسْعَافَ الْهُوَى، فَيُخَالَفُ ذَلِكَ وَيَلْتَمِسُ أَنْ لَا يَزَالَ هَوَاهُ مُسَوِّفًا وَرَأْيَهُ مُسَعِّفًا وَعَلَى الْعَاقِلِ إِذَا اشْتَبَهَ عَلَيْهِ أَمْرَانِ فَلَمْ يَدْرِ فِي أَيِّهِمَا الصَّوَابُ أَنْ يَنْظُرَ أَهْوَاهُمَا عِنْدَهُ، فَيَحْدَرُهُ» (ق. ب: ۲۴) ترجمه: بر عاقل واجب است که بداند عقل و هوس با هم در تضادند و بداند که مردم دستور عقل را به عقب انداخته، خواسته های نفس را پیش می کشند. پس با آن مخالفت کند و خواهان این باشد که دستور عقل را جلو انداخته، خواسته های نفسانی را عقب بکشد و در زمان شبیهه، برای اینکه بدانند کدام شایسته تر است، به این بنگرند که کدام یک به هوای نفس نزدیک تر است؛ پس از آن پرهیز کنند.

در کلیله آمده است: وَمَنْ ذَا الَّذِي تَبِعَ هَوَاهُ فَلَمْ يَحْسِرْ؟ (ق. الف: ۱۹۰) ترجمه: چه کسی از هوای نفس پیروی کرده و ضرر ندیده است؟^(۱۷)

۳-۴. لزوم پایبندی واعظ به پند خود

وَعَطَّتْ لَوْ اتَّعَطَّتْ. (م. ج ۲: ۳۹۶) ترجمه: پند دادی، ای کاش پند می گرفتی.

وَمَنْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلنَّاسِ إِمَامًا فِي الدِّينِ، فَعَلَيْهِ أَنْ يَبْدَأَ بِتَعْلِيمِ نَفْسِهِ وَتَقْوِيمِهَا فِي السَّبِيحَةِ... (ق. ب: ۲۴) ترجمه: کسی که خود را در دین، امام مردم قرار می دهد؛ باید در تعلیم و تربیت نفس و متعادل کردن رفتارش از خود شروع کند و...^(۱۸)

۳-۵. غرور، موجب شکست

مَنْ أُعْجِبَ بِرَأْيِهِ ضَلَّ، وَمَنْ اسْتَعْنَى بِعِلْمِهِ زَلَّ. (م. ج ۲: ۳۴۰) ترجمه: کسی که به نظر خودش ببالد، گمراه می شود و کسی که به دانش خود اکتفا کند، می لغزد.

خَاطَرَ مَنْ اسْتَعْنَى بِرَأْيِهِ. (م. ج ۱: ۲۸۷) ترجمه: کسی که خودرأیی کند به خطر می افتد.

لا تُكْتَبَنَّ ادْعَاءَ الْعِلْمِ فِي كُلِّ مَا يُعْرَضُ بَيْنَكَ وَبَيْنَ أَصْحَابِكَ فَإِنَّكَ مِنْ ذَلِكَ بَيْنَ فَضِيحَتَيْنِ. (ق. ب: ۱۰۱) ترجمه: ادعای علم را در مورد چیزی که بین خودت و همنشین های تو عرضه می شود زیاد نکن؛ زیرا این ادعا بین دو عیب قرار دارد (کبر و نادانی).^(۱۹)

۳-۶. صبر در هنگامه سختی

إِذَا ضَافَكَ مَكْرُوهٌ فَافْرِهِ صَبْرًا. (م. ج ۱: ۱۰۶) ترجمه: آن گاه که بدی به مهمانی تو آمد با صبر از او پذیرایی کن. فاصبر... عَلَى مَا لَسْتَ بِقَادِرٍ عَلَيْهِ أَبَدًا. (ق. الف: ۲۸۸) ترجمه: بر آنچه بر آن توانا نیستی شکبیا باش.^(۲۰)

۳-۷. نادانی، بدتر از فقر

جَهْلُكَ أَشَدُّ لَكَ مِنْ فَقْرِكَ. (م. ج ۱: ۲۱۲) ترجمه: جهلت بدتر از فقرت است. این مقفّع نادانی را بدترین فقر دانسته است: أَشَدُّ الْفَاقَةِ عَدَمُ الْعَقْلِ. (ق. ب: ۲۷) ترجمه: بدترین فقر بی عقلی است.

۳-۸. حسادت بدترین شعار

بِئْسَ الشِّعَارُ الْحَسَدُ. (م. ج ۱: ۱۳۷): حسادت چه شعار بدی است. در الأدب الصَّغِيرِ، حسد اخلاقی زشت معرفی شده است: فَإِنَّ الْحَسَدَ خُلُقٌ لَثِيمٌ.^(۲۱) (ق. ب: ۱۱۲)

۳-۹. ناگهانی بودن مرگ

كَفَى بِالْمَوْتِ نَأْيًا وَاعْتِرَابًا. (م. ج ۲: ۱۸۱): جدایی و ناگهانی بودن برای مرگ کافی است. فَإِنَّ الْمَوْتَ لَا يَأْتِي إِلَّا بَعْتَةً، لَيْسَ لَهُ وَقْتُ مُعَيَّنٌ. (ق. الف: ۱۹۴) ترجمه: مرگ جز به شکل ناگهانی نمی رسد و زمان مشخصی نیز ندارد.

۳-۱۰. رنگ و رخساره خبر می دهد از سر ضمیر

غَشُّ الْقُلُوبِ يَظْهَرُ فِي فَلَاتِ الْأَلْسِنِ وَصَفْحَاتِ الْوُجُوهِ. (م. ج ۲: ۷۱) ترجمه: ناخالصی قلب ها در لغزش زبان و حالت های صورت پیدا می شود.

فَإِنَّ الرَّجُلَ إِذَا الرَّأْيَ يَعْرِفُ حَالَ صَاحِبِهِ وَبَاطِنَ أَمْرِهِ بِمَا يَظْهَرُ لَهُ مِنْ دَلِيلِهِ وَشَكْلِهِ. (ق. الف: ۹۹) ترجمه: انسان هوشمند، حال دیگران و باطن آن ها را از ظاهرشان می فهمد و تشخیص می دهد.^(۲۲)

۳-۱۱. چاره ناپذیری مرگ

الْمَوْتُ حَوْضٌ مُؤَرَّودٌ. (م. ج ۲: ۳۴۲) ترجمه: مرگ برکه ای است که بر او وارد می شوند. مرگ حقیقت زندگی است که هرگز دروغ نمی گوید، حکیمان ایرانی نیز برایش چاره ای ندارند: ابن مقفّع می نویسد: كُلُّ حَيٍّ هَالِكٌ. (ق. الف: ۱۵۸) ترجمه: تمام زندگان نابود می شوند.^(۲۳)

در کلیله آمده است: إِنَّ الْإِنْسَانَ إِذَا انْقَضَتْ مُدَّتُهُ وَحَانَتْ مُنِيئُهُ فَهُوَ وَإِنْ اجْتَهَدَ فِي التَّوَقِّي مِنَ الْأُمُورِ الَّتِي يَخَافُ فِيهَا عَلَى نَفْسِهِ الْهَلَكَ لَمْ يُعْنِ ذَلِكَ عَنْهُ شَيْئاً؛ وَزَيْمًا عَادَ اجْتِهَادُهُ فِي تَوَقِّيهِ وَحَدْرَهُ وَإِنَّمَا عَلَيْهِ. (ق. الف: ۹۰) ترجمه: هنگامی که مدت زندگی انسان تمام شود و زمان مرگش فرارسد، اگر چه برای حفظ خود از چیزهایی که عامل مرگ هستند تلاش کند، چیزی او را از نابودی بی‌نیاز نمی‌کند و چه بسا همین تلاش او وبال گردنش شود. (۲۴)

۳-۱۲. خطر همنشینی با شاهان

مَنْ أَكَلَ مَرْقَةَ السُّلْطَانِ اخْتَرَقَتْ شَفَتَاهُ وَلَوْ بَعْدَ حِينٍ. (م. ج ۲: ۳۴۳) ترجمه: هر کس آش شاه را بخورد، لب‌هایش می‌سوزد اگر چه بعد از مدتی باشد. وَإِلَّ لِمَنْ ابْتُلِيَ بِصَحْبَةِ الْمُلُوكِ الَّذِينَ لَا حِمِي لَهُمْ وَلَا حُرْمَةَ وَلَا يُجْبُونَ أَحَدًا و... (ق. الف: ۲۵۴) ترجمه: وای بر کسی که مبتلا به همنشینی با شاهان شود. کسانی که خویشاوندی برای آنها نیست حرمتی ندارند؛ کسی را دوست ندارند و...

وَقَدْ قَالَتِ الْعُلَمَاءُ: إِنَّ أُمُورًا ثَلَاثَةً لَا... يَسْلَمُ مِنْهُنَّ إِلَّا قَلِيلٌ، وَهِيَ: صُحْبَةُ السُّلْطَانِ... (ق. الف: ۱۰۱) ترجمه: دانشمندان گفته‌اند که سه چیز است که جز اندکی از مردم کسی از آنها در امان نیست و آنان از این قرارند...: همنشینی با شاهان... (۲۵)

۳-۱۳. نجات بخشی مرگ

مَا أَحْسَنَ الْمَوْتَ إِذَا حَانَ الْأَجَلُ. (م. ج ۲: ۳۴۲) ترجمه: وقتی اجل برسد، مرگ چقدر خوب است. وَكَانَ يُقَالُ: مَنْ ابْتُلِيَ بِمَرَضٍ فِي جَسَدِهِ لَا يُفَارِقُهُ... فَالْحَيَاةُ لَهُ مَوْتُ، وَالْمَوْتُ لَهُ رَاحَةٌ. (ق. ب: ۵۶) ترجمه: گفته شده است: کسی که بیماری در تنش نفوذ کرد و از او جدا نمی‌شود... زندگی او مرگ است و مرگ برای او راحتی است.

۳-۱۴. فقر و نداری، موجب بلا

غِنَى الْمَرْءِ فِي الْعُرْبَةِ وَطَنٌ، وَفَقْرُهُ فِي الْوَطَنِ عُرْبَةٌ. (م. ج ۲: ۷۱) ترجمه: ثروت آدمی در غربت وطن است و فقر او در وطن، غربت است.

اسْتَعْنِ أَوْ مُتْ. (م. ج ۱: ۳۸۷) ترجمه: ثروتمند باش یا بمیر.

وَالْفَقْرُ... جَمْعَةٌ لِلْبَلَايَا. (ق. ب: ۵۵) ترجمه: فقر گردآورنده بلا است. (۲۶)

الْفَقْرُ رَأْسُ كُلِّ بَلَاءٍ. (ق. الف: ۱۹۰) ترجمه: نداری سرچشمه هر بلایی است.

۳-۱۵. فایده مشورت

إِذَا صَدَى الرَّأْيِ صَقَلْتَهُ الْمَشُورَةُ. (م. ج ۱: ۱۰۶) ترجمه: اگر اندیشه زنگار بگیرد، مشورت آن را صیقل می‌دهد.

إِذَا شَاوَرْتَ الْعَاقِلَ صَارَ عَقْلُهُ لَكَ. (م. ج ۱: ۱۰۵) ترجمه: آن‌گاه که با عاقل مشورت می‌کنی، عقلش از آن تو می‌شود.

إِنَّ الْمُسْتَشِيرَ وَإِنْ كَانَ أَفْضَلَ مِنَ الْمُسْتَشَارِ رَأْيًا، فَهُوَ يَزِدَادُ بِرَأْيِهِ رَأْيًا، كَمَا تَزِدَادُ النَّارُ بِالْوَدِكِ ضَوْءًا... (ق. ب: ۵۳) ترجمه: مشورت کننده هر چند آگاه‌تر از مشاور باشد، فکرش با اندیشه مشاور کمال می‌یابد. همان‌طور که چربی شعله آتش را بیشتر می‌کند... (۲۷)

۳-۱۶. پرهیز از خشم

مَنْ أَطَاعَ غَضَبَهُ أَضَاعَ أَدَبَهُ. (م. ج ۲: ۳۴۰) ترجمه: هر کس از خشم خود پیروی کند، ادب خود را از بین می‌برد. رَأْسُ الْخَطَايَا الْحِرْصُ وَالْغَضَبُ. (م. ج ۱: ۳۴۶) ترجمه: بالاترین اشتباهات، زیاده‌خواهی و خشم است. يَاكَ وَالْإِفْرَاطَ فِي الْغَضَبِ. (ق. ب: ۷۲) ترجمه: تو را بر حذر می‌دارم از افراط در خشم. تَجَنَّبِ الْغَضَبَ وَالْكَذِبَ. (همان: ۷۵) ترجمه: از خشم و دروغ دوری کن. لَيْسَ لِلْمَلِكِ أَنْ يَعْصِبَ، لِأَنَّ الْقُدْرَةَ مِنْ وَرَاءِ حَاجَتِهِ. (همان) ترجمه: بر پادشاه سزاوار نیست که خشمگین شود؛ چراکه قدرت در پشت نیازهای اوست.

إِحْتِرَسَ مِنْ سُورَةِ الْغَضَبِ. (همان: ۱۰۹) ترجمه: خودت را از خشم حفظ کن. (۲۸)

۳-۱۷. گرسنگی و سیر بودن بخشنده و فرومایه

كَالزُّبْحِيِّ إِنْ جَاعَ سَرَقَ وَإِنْ شَبِعَ زَنَى. (م. ج ۲: ۱۸۱) ترجمه: مانند زنگی که اگر گرسنه شود دزدی می‌کند و اگر سیر شود زنا می‌کند.

وَلَيْسَتْوَخْشٌ مِنَ الْكَرِيمِ الْجَائِعِ وَاللَّيْمِ الشَّبَعَانِ، فَإِنَّمَا يَصُولُ الْكَرِيمُ إِذَا جَاعَ، وَاللَّيْمُ إِذَا شَبِعَ. (ق. ب: ۷۸) ترجمه: از بخشنده، آن‌گاه که گرسنه است و از فرومایه، آن‌گاه که سیر است بترس؛ چراکه کریم در هنگام گرسنگی و فرومایه در هنگام سیری حمله می‌کند. (۲۹)

۳-۱۸. پرخوری، موجب زیان

مَنْ أَكَلَ عَلَى مَائِدَتَيْنِ اخْتَنَقَ. (م. ج ۲: ۳۴۱) ترجمه: هر کس از دو سفره بخورد، خفه می‌شود. پرخوری صفت ناپسندی است که ایرانیان آن را نکوهش کرده‌اند. ابن مقفع گفته است: «وَمَنْ لَا يَقْدِرُ لِطَاقَتِهِ طَعَامُهُ وَشَرَابُهُ وَحَمَلُ نَفْسِهِ مَا لَا تُطِيقُ وَلَا تَحْمِلُ فَقَدْ قَتَلَ نَفْسَهُ.» (ق. الف: ۲۶۰) ترجمه: هر کس بیشتر از ظرفیتش غذا و نوشیدنی بخورد، در حقیقت خودش را به هلاکت رسانده است. (۳۰) در این دو عبارت مشترک، علاوه بر مذمت پرخوری، به مردن و خفه شدن اشاره شده است؛ یعنی هر دو تعبیر دارای یک نقطه اشتراک دیگر؛ یعنی خفه شدن و مردن هستند.

۳-۱۹. اهمیت بردباری

دَعَامَةُ الْعَقْلِ الْحِلْمُ. (م. ج ۱: ۳۰۰) ترجمه: بردباری ستون عقل است.

وَالْحِلْمُ وَالصَّبْرُ وَالْوَقَارُ دَاخِلَةٌ فِي بَابِ الْعَقْلِ. (ق. الف: ۴۲) ترجمه: بردباری، شکیبایی و وقار در چارچوب عقل قرار دارند.

وَالْحِلْمُ رَأْسُ الْأُمُورِ وَمَلَائِكُهَا. (همان: ۲۷۴) ترجمه: بردباری رأس امور و ملائک آن است. (۳۱)

۳-۲۰. لزوم احتیاط

قَدِرٌ تَمَّ أَقْطَعُ. (م. ج ۲: ۱۳۶) ترجمه: اندازه بگیر، سپس بپیر.

فَإِنَّ الْحَكِيمَ لَا يَخُوضُ هَمْرًا حَتَّى يَعْلَمَ مَقْدَارَ غُورِهِ. (ق. ب: ۱۳۲) ترجمه: دانا وارد آب نمی‌شود؛ مگر آنکه عمقش را بداند. (۳۲)

۳-۲۱. سختی عذاب خداوند

صَبْرُكَ عَنْ حَرَامِ اللَّهِ، أَيْسَرُ مِنْ صَبْرِكَ عَلَى عَذَابِ اللَّهِ. (م. ج ۱: ۴۵۱) ترجمه: شکیبایی تو در مقابل حرام خداوند، آسان‌تر از شکیبایی تو در مقابل عذاب خداوند است.

وَلأن تُعَذَّبَ فِي الدُّنْيَا بِجُرْمِكَ، خَيْرٌ مِنْ أَنْ تُعَذَّبَ فِي الآخِرَةِ بِجَهَنَّمَ مَعَ الإِثْمِ. (ق. الف: ۱۶۲) ترجمه: و اگر در دنیا به خاطر گناهت عذاب داده شوی، بهتر از آن است که در آخرت در دوزخ باشی با گناه.

۳-۲۲. غبار کار، بهتر از زعفران بی‌کاری

غُبَارُ الْعَمَلِ خَيْرٌ مِنْ زَعْفَرَانِ الْعُطْلَةِ. (م. ج ۲: ۷۱) ترجمه: غبار کار بهتر از زعفران بی‌کاری است.

مَنْ اعْتَادَ الْبِطَالََةَ لَمْ يُفْلِحْ. (همان: ۳۴۰) ترجمه: کسی که به بی‌کاری عادت کند، پیروز نخواهد شد.

إِنْ يَكُنِ الشُّغْلُ مَجْهَدَةً فَإِنَّ الْفَرَاغَ مَفْسَدَةٌ. (همان، ج ۱: ۱۰۶) ترجمه: اگر کار موجب اجتهاد و تلاش است، بیکاری موجب فساد و تباهی است.

... وَلَا تَفْرَحَ بِالْبِطَالََةِ، وَلَا تُجِبْ عَنِ الْعَمَلِ. (ق. ب: ۴۶) ترجمه: ... از بی‌کاری بودن شاد نباش و از کار نیز نترس. (۳۳)

۳-۲۳. هر چیزی به جای خویش نیکوست

صَحَّ الْأُمُورَ مَوَاضِعُهَا تَصَعَّكَ مَوْضِعُكَ. (م. ج ۱: ۴۵۱) ترجمه: کارها را در سر جای خود قرار بده تا ترا در جای خودت قرار دهد. (۳۴)

أَجْلِسْ حَيْثُ يُوْخَذُ بِيَدِكَ وَتَبِرُ لَا حَيْثُ يُوْخَذُ بِرَجْلِكَ وَتُجْرَى. (م. ج ۱: ۲۱۲) ترجمه: جایی بنشین که دستت را بگیرند و حرمتت بگذارند؛ نه جایی که پاهایت گرفته و کشیده شود.

فَإِنَّهُ لِكُلِّ مَقَامٍ مَقَالٌ؛ وَلِكُلِّ مَوْضِعٍ مَجَالٌ. (ق. الف: ۱۶۱) ترجمه: این گونه است که، هر سخن جایی و هر نکته مکانی دارد.

۳-۲۴. نتایج و ارزش سکوت

قَدْ أَفْلَحَ السَّائِكُ الصَّمُوتِ. (م. ج ۲: ۱۳۶) ترجمه: کسی که ساکت باشد رستگار می‌شود.
وَأَمَّا الصَّمْتُ فَيَكْسِبُكَ الْمُحِبَّةَ وَالْوَقَارَ. (ق. ب: ۱۰۳) ترجمه: سکوت، مهربانی و متانت را برای تو به ارمغان می‌آورد. (۳۵)

۳-۲۵. راحتی و سختی در کنار هم

رُبَّ صُنْكَ أَفْضَى إِلَى سَاحَةٍ وَتَعَبٍ إِلَى رَاحَةٍ. (م. ج ۱: ۳۴۶) ترجمه: چه بسا تنگنایی که منجر به گشایش و رنجی که منتهی به راحتی شود.
وَكَانَ مُحْتَمِلًا لِكُلِّ ضَرَرٍ فِي جَنْبِ مَنَفَعَةٍ تَصِلُ إِلَيْكَ، وَلِكُلِّ عِنَاءٍ يَكُونُ لَكَ فِيهِ رَاحَةٌ. (ق. الف: ۲۷۱) ترجمه: و این احتمال وجود دارد که هر ضرری در کنار سودی است که به تو می‌رسد و در هر سختی راحتی برای تو قرار دارد.

۴. تعبیرهای مشابه

گاه در دو عبارت، از جهت مضمون مشابهت نیست؛ ولی ساختار جمله و سبک نگارش، نشان از نوعی تأثیر پذیری دارد؛ از جمله:

۴-۱. مرغان را با مرغان گیرند

الطَّيْرُ بِالطَّيْرِ يُصْطَادُ. (م. ج ۱: ۴۷۷) ترجمه: پرنده با پرنده شکار می‌شود.
يُصْطَادُ الْفَيْلُ الْوَحْشِي بِالْفَيْلِ الدَّاجِنِ. (ق. الف: ۲۵۷) ترجمه: فیل وحشی با فیل اهلی شکار می‌شود. (۳۶)

۴-۲. در کنار هر سختی راحتی است

اللَّدَاتُ بِالْمُونَاتِ. (م. ج ۲: ۲۶۹) ترجمه: لذت‌ها با سختی‌هاست.
سختی و راحتی کنار هم هستند. در کلیله آمده است که: وَلِكُلِّ عِنَاءٍ يَكُونُ لَكَ فِيهِ رَاحَةٌ. (ق. الف: ۲۷۱)

۴-۳. اهمیت معرفت

رَأْسُ الدِّينِ الْمَعْرِفَةُ. (م. ج ۱: ۳۴۶) ترجمه: اصل دین شناخت است.
وَرَأْسُ الْعَقْلِ الْمَعْرِفَةُ. (ق. ب: ۱۵۷) ترجمه: اصل عقل شناخت است.
العقلُ الْمَعْرِفَةُ. (ق. الف: ۵۷) ترجمه: عقل شناخت است.

از مقایسه شواهد ذکر شده، می‌توان به ساختار نحوی مشترک آنها پی برد. آنچه مهم است، معرفت و آگاهی است؛ یکی آن را به دین نسبت داده، دیگری به عقل.

۴-۴. تشبیه زبان به شمشیر

كَأَنَّ لِسَانَهُ مِخْرَاقٌ لِأَعْيُنٍ، أَوْ سَيْفٌ ضَارِبٌ (م. ج ۲: ۱۸۰) ترجمه: گویی زبانش شمشیر یک بازیگر؛ یا شمشیر جنگجوست.

وَجُرْحُ اللَّسَانِ أَشَدُّ مِنْ جُرْحِ الْيَدِ. (ق. ب: ۱۳۱) ترجمه: زخم زبان بدتر از زخم دست است.

اعْلَمْ أَنَّ لِسَانَكَ أَدَاةٌ مُصَلِّتَةٌ... (همان: ۱۰۲-۱۰۳) ترجمه: بدان که زبانت چونان شمشیری است که از نیام کشیده شده.

۵. نتیجه

از آن‌جا که امثال مولد، خاستگاه غیر عربی و ناشناخته دارند، حاصل این پژوهش به عنوان مشت نمونه خروار، از یک سو نشان دهنده نقش کم‌نظیر آثار ابن مقفع در ادب عربی است و از دیگر سو تفسیری است برای شناخت هویت مبهم و زادگاه این امثال.

در این پژوهش ۱۱ مثل مولد را معرفی کرده‌ایم که عیناً یا با کمی اختلاف در آثار ابن مقفع وجود دارند، برای ۲۵ مثل مولد دیگر نیز در کلیله و الأدب الصغیر والکبیر، مضامین مشابه یافته‌ایم. به علاوه برای ۴ مثل مولد، در کتب مورد بررسی به تعبیر مشابه اشاره کرده‌ایم.

پی‌نوشت‌ها

(۱) برای روشن‌تر شدن مطلب، به معرفی دو مکتب فرانسوی و آمریکایی می‌پردازیم:

نخستین مکتب تطبیقی در جهان، مکتب تطبیقی فرانسه بود. پژوهشگران فرانسه بیشتر به دنبال سرچشمه‌های الهام و شواهد تاریخی‌ای بودند که مؤید پیوندهای ادبی ملت‌ها و بیانگر تأثیرپذیری آن‌ها از یکدیگر است؛ از این رو توجه به مسأله زیباشناسی آثار ادبی، اهمیت چندانی در مکتب فرانسوی ادبیات تطبیقی نداشت.

مکتب تطبیقی آمریکا که در نیمه دوم سده بیستم سر بر کشیده بود، زیباشناسی و توجه به نقد و تحلیل را در رأس کار تطبیق‌گری نهاد. مکتب مزبور، ادبیات را پدیده‌ای جهانی و در ارتباط با سایر شاخه‌های دانش انسانی و هنرهای زیبا می‌داند. (برای اطلاع بیشتر نک: نظری منظم، ۱۳۸۹: ۲۲۱-۲۳۵)

(۲) محمدی در پاسخ به این سؤال که چرا پایتخت دولت عباسی به جای مکه و مدینه که مرکز نزول وحی و محل استقرار صحابه، تابعین و دانشمندان مسلمان بود، در فاصله پنجاه کیلومتری ویرانه‌های کاخ مداین به پا شد، مباحث مبسوطی را مطرح کرده که خلاصه و نتیجه آن این است که این حکومت به دست ایرانیان تأسیس شده و حاکمیت فکر ایرانی بر خلافت عباسی، موجب انتخاب بغداد گردید. (نک: محمدی، ۱۳۷۹: ۴۳۸-۴۳۹)

(۳) در این مقاله با ارائه بیش از ۵۰ شاهد، ریشه‌های ایرانی حکمت‌های موجود در *کلیله و دمنه* نشان داده شده است. همچنین در مقاله‌ای با عنوان «خوشه‌ای از خرمن اندیشه‌های ایرانی در کتاب *الأدب الصغیر*، مطالعه مورد پژوهانه حکمت‌های بزرگمهر در *الأدب الصغیر*)» با اشاره به سرچشمه‌های ایرانی، چند محور فکری اساسی در *الأدب الصغیر* نشان داده شده است که این اثر سخت تحت تأثیر حکمت‌های بزرگمهر است.

(۴) جواب سلام علیک است. (ذوالفقاری، ۱۳۸۸: ۷۵۲)

(۵)

ستم از غمزه میاموز که در مذهب عشق هر عملی اجری و هر کرده جزایی دارد

(حافظ، ۱۳۸۶: ۱۲۳)

از مکافات عمل غافل مشو گندم از گندم بروید جو ز جو

(دهخدا، ۱۳۶۱: ۱۵۸)

من نیک تو خواهم و تو خواهی بد من تو نیکی نینی و به من بد نرسد

(همان)

(۶)

از تواضع بزرگوار شوی وز تکبر ذلیل و خوار شوی

(سنایی، ۱۳۸۱: ۱۳۱)

(۷) حرص صفتی ناپسند است که حکیمان ایرانی آن را همواره نکوهش کرده‌اند. عاکوب معتقد است که ایرانیان این صفت را از عیوبی شمرده‌اند که موجب سقوط انسانیت است. (نک: عاکوب، ۱۹۸۹: ۱۱۶) این صفت در گفته انوشیروان به عنوان یک عیب معرفی شده است که بسیار زیان‌آور است. «قِيلَ مَا الشَّرُّ وَمَا الْبُخْلُ، وَأَيُّهُمَا أَعْظَمُ ضَرًّا؟ قَالَ: الشَّرُّ طَلَبُ الْعَبْدِ غَيْرَ حَقِّهِ وَالْبُخْلُ ضَنْهُ بِالْحَقِّوَقِ عَنْ أَهْلِهَا وَالشَّرُّ أَضْرُّهُمَا لِأَنَّ الشَّرَّ أَصْلُ الشُّرُورِ وَمَعْدَنُ الظُّلْمِ. وَمِنَ الشَّرِّ الْبُخْلُ لِأَنَّهُ لَا يُشْبِعُهُ مِنَ الدُّنْيَا شَيْءٌ.» (ابن مسکویه، ۱۳۵۸: ۵۱) ترجمه: از انوشیروان پرسیدند: آزمندی و تنگ‌چشمی چیست و کدام زیان‌آورتر است؟ گفت: آزمندی آن است که بنده‌ای چیزی را بخواهد که حَقِّش نیست و تنگ‌چشمی آنکه نخواهد که دیگران به حَقِّ خود برسند. آزمندی زیانمندتر است زیرا ریشه بدی است و کان ستم. تنگ‌چشمی نیز برخاسته از آز است چون آزمند را هیچ چیز سیر نتوان کرد

(۸) تا خطر نکنی خطیر نشوی. (شکورزاده، ۱۳۷۲: ۱۳۳)

هر که را طاووس باید جور هندستان کشد. (دهخدا، ۱۳۶۱: ۱۹۶۲)

مکن زغصه شکایت که در طریق طلب به راحتی نرسید آنکه زحمتی نکشید

(حافظ، ۱۳۸۶: ۲۵۸)

(۹) جاحظ (۱۹۸۳: ۴۱) ضرب‌المثل «فَوُتُّ الْحَاجَّةَ خَيْرٌ مِنْ طَلَبِهَا إِلَى غَيْرِ أَهْلِهَا» را از بزرگمهر نقل کرده است. عاکوب می‌گوید: رابطه افراد با یکدیگر، بر اساس یک نظام اجتماعی است که مورد توجه پندهای فارسی قرار گرفته است. نیاز و

حاجت نیز از لوازم انسان اجتماعی است. (نک: عاکوب، ۱۹۸۹: ۱۱۰) آدمی را از نیاز به هم‌نوعان چاره‌ای نیست؛ اما اینکه یک ملت چگونه به این بُعد لاینفک وجود خویش می‌نگرند جای تأمل و تعقل فراوان دارد. از بزرگمهر پرسیده شد: «أئ الشیاء أشدُّ مَؤارةً؟ قال: الحاجَّةُ إلی النَّاسِ إذا طَلَبتَ مِن غَیرِ أهْلِها.» (مسکویه، ۱۳۵۸: ۵۳) ترجمه: تلخ‌ترین چیز چیست؟ گفت: احتیاج به مردم وقتی که آن را از ناشایست بخواهی.

از پنندهای مکتوب بر تاج انوشیروان است که: «از سفلیگان و ناکسان حاجت نخواهید». (مستوفی، ۱۳۸۷: ۱۱۹) (۱۰) در حکمت‌های ایرانی آمده است: «القِرابةُ تابعَةٌ للمؤدَّة.» (ابن مسکویه، ۱۳۵۸: ۷۶) ترجمه: خویشاوندی تابع دوستی است. دوستان وفادار بهتر از خویشند. (دهخدا، ۱۳۶۱: ۸۳۶)

بیگانه اگر وفا کند خویش من است. (سعدی، نقل از دهخدا، ۱۳۶۱: ۸۳۶)

(۱۱) عقل کامل می‌شود از سرد و گرم روزگار. (ذوالفقاری، ۱۳۸۸: ۱۳۳۱)

(۱۲) عقل با آموزش رشد می‌کند. در عهد اردشیر آمده است: «نماءُ العقلِ بالتَّعلُّمِ.» (اردشیر بن بابک، ۱۹۶۷: ۸۹) و همچنین می‌گوید: «... ولم یُکَمِّها مُحکِمٌ کالتَّجربةِ...» (همان: ۱۱۲) ترجمه: ... هیچ چیز مانند تجربه آن را (عقل) استحکام نمی‌بخشد...

از آذرباد است که: «هر هنر به خرد نیاز دارد و هر خرد به دانش و هر دانش به آزمایش». (آذرباد مهرسپندان، ۱۳۸۲: ۲۸۸) آذرباد مهرسپندان یا ماز سپندان از موبدان بزرگ دوره ساسانی است که در زمان شاپور دوم، سمت دستوران دستور ایران را داشته است. او به دستور شاپور، کتاب اوستا را مرور کرد و آن را منظم ساخت. خدمات برجسته او به دین زردشت، در بسیاری از کتاب‌ها یاد شده و همه جا با احترام از او سخن رفته است. در کتاب داراب هرمز آمده که او برای نشان دادن صداقت خود تن به آزمایش سختی داد؛ بدین صورت که اجازه داد در حضور هفتاد هزار مرد، نه من روی گداخته بر سینه عریان او بریزند و او را هیچ رنجی نرسد؛ پس از همه شبهه برخاست و به دین او اعتراف کردند. (نک: عفیفی، ۱۳۸۳: ۴۱۴-۴۱۵)

(۱۳) انوشیروان: «نِعْمَ العَوْنُ عَلَی المَرْوَةِ المَالُ.» (ثعالبی، ۱۹۸۱: ۴۲۲) ترجمه: بهترین یاور جوانمردی، دارایی است. در متون پهلوی آمده است: بی‌ارزش است آنکه خواسته (ثروت) ندارد. (متون پهلوی، ۱۳۷۱: ۸۴)

(۱۴) برای اطلاع بیشتر از این مضمون (نک: سبزیان پور، ۱۳۹۰: ۴۰-۴۱)

(۱۵) بشنو و باور نکن. (امینی، ۱۳۸۹: ۱۲۶)

(۱۶) از سخنان منسوب به انوشیروان: «مَمْرَةُ العَجَلَةِ البَدَامَةُ.» (ابن مسکویه، ۱۳۵۸: ۵۴) ترجمه: پشیمانی میوه شتاب‌زدگی است. ابو هلال عسکری در مذمت عجله که موجب تأخیر می‌شود، مثل ذیل را از ایرانیان می‌داند: «إِذَا رَجَعَ القَطِيعُ تقدمت العرجاء.» (عسکری، ۱۹۸۸، ج ۲: ۱۰۱) ترجمه: هنگامی که گله برمی‌گردد، آن که لنگ است جلو بقیه است. (نک: سبزیان پور، خروودورزی، ...، ۱۳۹۱: ۴۱-۴۰)

از پنندهای تاج انوشیروان: «شتاب‌زدگی مکنید». (مستوفی، ۱۳۸۷: ۱۱۹)

(۱۷) از جمله صفاتی که ایرانیان در مقام نکوهش آن برآمده‌اند، هوس است. عاکوب می‌گوید: «هوسرانی آفت عقل است که روح ایرانی به چشم دشمن به آن می‌نگرد». (عاکوب، ۱۹۸۹: ۱۱۷) حکیمان ایرانی هوس را در زمره صفات ننگین قرار داده‌اند. به انوشیروان گفتند «مَا أَلْدَى يُعْرَفُ بِهِ الْوَالِي رِضَا الرَّبِّ غَنَهُ؟ قَالَ: مَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْ وَالٍ لَا يَدْعُ لِدَاتِهِ وَهَوَاهُ وَلَا يَتْرُكُ شَهْوَاتَهُ فِي إِصْلَاحِ رَعِيَّتِهِ وَيَسْطِرُ الْعَدْلَ فِيهِمْ وَرَفَعَ الظُّلْمَ عَنْهُمْ.» (ابن مسکویه، ۱۳۵۸: ۵۰) ترجمه: با چه چیزی رضایت خداوند از پادشاه فهمیده می‌شود؟ گفت: خداوند از فرمانروایی که لذت‌ها و هوس‌های خود را در راه گستردن داد، رفع بیداد و اصلاح کار مردمان رها نمی‌کند خشنود نخواهد بود. بزرگمهر می‌گوید، پیروی از هوس نتیجه‌اش نابودی انسان است. «أَيُّ شَيْءٍ انْقَدَّ فِي هَلَاقِ الْإِنْسَانِ؟ قُلْتُ الْهَوَى الْمُنْتَبِعُ» (همان: ۳۶) و حتی پیروی از هوس موجب ننگ است و عار. «بِمَعْنَاكُمْ تَقُولُونَ: مَنْ كَرِهَ الْعَارَ فَلْيَجْتَنِبْ حَمْسَ خِصَالٍ، فَمَا هِيَ؟ قَالَ: ... الْحِرْصُ وَالشُّحُّ وَاحْتِقَارُ النَّاسِ وَاتِّبَاعُ الْهَوَى وَالْمُعْطَلُ بِالْعِدَّةِ.» (همان: ۵۷) ترجمه: به انوشیروان گفتند: گفته‌اید هر که ننگ خویش را خوش ندارد، باید از پنج خصلت دوری کند. آن پنج چیست؟ گفت آرز، بخل، اهانت به مردم، هوسرانی، وفا نکردن به پیمان. در جاویدان خرد آمده است: «وَمِنْ حُبِّ الصِّحَّةِ الْانْقِطَاعُ عَنِ الشَّهَوَاتِ.» (ابن مسکویه، ۱۳۵۸: ۱۷) ترجمه: از نشانه‌های عشق به تندرستی، بریدن از شهوات است.

ابن قتیبه (بی‌تا، ج ۱: ۹۴) در عیون الاخبار این سخن را از بزرگمهر نقل کرده است:
 إِذَا اشْتَبَهَ عَلَيْكَ أَمْرَانِ فَلَمْ تَدْرِ فِي أَيِّهِمَا الصَّوَابُ فَانظُرْ أَقْرَبَهُمَا إِلَى هَوَاكَ فَاجْتَنِبْهُ. ترجمه: و اگر در دو کار تردید کردی و ندانستی که کدام شایسته‌تر است، به این بنگر که کدام هوسناک‌تر است؛ پس از آن پرهیز کن.
 (۱۸) در عهد اردشیر نیز به این مسأله توجه شده است: «وَلَا يَطْمَعَنَّ مَلِكٌ فِي إِصْلَاحِ الْعَامَةِ إِنْ لَمْ يَبْدَأْ بِنَفْسِهِ ثُمَّ بِالْعَامَةِ وَالْخَاصَّةِ» (اردشیر بن بابک، ۱۹۶۷: ۷۱) ترجمه: اگر پادشاهی قبل از اصلاح عام و خاص به اصلاح خودش نپردازد، امیدی به اصلاح مردم نداشته باشد. برای اطلاع از این مضمون در الأدب الصغیر (نک: سبزیان پور، تأثیر کلام...، ۱۳۸۷: ۵۸) اگر بند می‌دهی، خودت را بند بده. (ذوالفقاری، ۱۳۸۸: ۳۵۶)

(۱۹)

وَعَرَفْتُ حَتَّى لَسْتُ أَسْأَلُ عَالِمًا عَنْ حَرْفٍ وَاحِدَةٍ لَكِنِّي أُرَدِّدُهَا

(عدی بن الرقاع، نقل از جرجانی، ۲۰۰۶: ۵۴۴)

ترجمه: تا آن‌جا آگاه شدم که از هیچ دانشمندی حتی یک سؤال هم نمی‌پرسم تا علمم افزایش یابد.
 «عدی بن رقاع» دانش خود را در حدی می‌داند که بی‌نیاز از علم دیگران شده است. اندیشه‌های ایرانی در نقطه مقابل این دیدگاه قرار دارد. حکیم ابوالقاسم فردوسی می‌گوید:

چو گویی که فام خرد تو ختم
 همه هرج بایستم آموختم
 یکی نغز بازی کند روزگار
 که بنشانند پیش آموزگار

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۴۹۷)

تا بدانجا رسید دانش من
 که بدانم همی که نادانم

(منسوب به ابوعلی سینا)

قِيلَ لِفَيْلسُوفٍ إِلَى أَيْنَ بَلَغْتَ فِي الْعُلُومِ؟ قَالَ: إِلَى الْوُقُوفِ عَلَى الْقُصُورِ عَنْهَا. (راغب اصفهانی، ۱۴۲۰، ج ۱: ۷۴) ترجمه: به فیلسوفی گفته شد، در دانش به کجا رسیده‌ای؟ گفت: به آگاهی از ناتوانی در آن.

به روزگار خسرو، اندر وقت وزارت بزرجمهر رسولی آمد از روم. خسرو بنشست، چنان که رسم ملوک عجم بود و رسول را بار داد. وی را با رسول بارنامه همی بایست کند به بزرجمهر؛ یعنی که مرا چنین وزیر است. پیش رسول با وزیر گفت: ای فلان همه چیز در عالم تو دانی؟ بزرجمهر گفت: نه ای خدایگان. خسرو از آن طیره شده وز رسول خجل گشت. پرسید که: همه چیز پس که داند؟ بزرجمهر گفت: همه چیز همگان دانند و همگان هنوز از مادر نه زاده‌اند. (عنصرالمعالی، ۱۳۶۶: ۳۹)

«الْجَاهِلُ مَنْ كَانَ عِنْدَ نَفْسِهِ عَالِمًا، وَالْعَالِمُ مَنْ كَانَ عِنْدَ نَفْسِهِ جَاهِلًا لَا يَعْلَمُ.» (ابن فاتک، ۱۹۸۰: ۳۲۷) ترجمه: جاهل کسی است که در نظر خودش عالم است و عالم کسی است که در نزد خودش جاهلی است که نمی‌داند.

(۲۰) بردباری و شکیبایی در حکمت‌های فارسی، جایگاه خاصی را به خود اختصاص داده است. عاکوب می‌گوید: «یکی از مشخص‌ترین صفاتی که پندهای فارسی بر آن تأکید کرده‌اند تحمل و بردباری است.» (عاکوب، ۱۹۸۹: ۱۱۲)

منشین ترش از گردش ایام که صبر تلخ است ولیکن بر شیرین دارد

(سعدی، ۱۳۶۸: ۹۷)

(۲۱) عاکوب می‌گوید: «حسد یکی از صفات زشتی است که پند پارسی، آدمیان را از آن پرهیز داده است.» (عاکوب، ۱۹۸۹: ۱۱۶) در میان امثال فارسی، به حسد به چشم یک بیماری نگریسته‌اند که نیازمند علاج و درمان است: «قِيلَ أَيُّ شَيْءٍ اعْوُنُ لِلْحَسُودِ عَلَى تَرْكِ الْحَسَدِ؟ قَالَ: أَنْ يَعْلَمَ أَنَّ ذَلِكَ إِذَى يُجْمَلُهُ عَلَى نَفْسِهِ.» ترجمه: از انوشیروان پرسیدند: بهترین کمک به حسود در ترک حسد چیست؟ گفت این که بداند رشک بردن آزاری است که او خود بر خویشتن روا می‌دارد (ابن مسکویه، ۱۳۵۸: ۵۹) از اردشیر (۱۹۶۷: ۱۰۴) نقل شده است: «الْحَاسِدُ هَالِكٌ.» ترجمه: حسود در معرض هلاکت است.

(۲۲)

گر بگویم که مرا حال پریشانی نیست رنگ رخساره خیر می‌دهد از سر ضمیر

(سعدی، ۱۳۸۷: ۴۵۱)

(۲۳) مرگ چاره ندارد. (دهخدا، ۱۳۶۱: ۱۴۸۴)

خمس را گو پیش تیغش جوشن و خفتان مپرس مرگ را کی چاره هرگز جوشن و خفتان کند؟

(فآنی، ۱۳۶۱: ۱۴۸۴)

(۲۴) آذرباد می‌گوید: «ابر این نگرید ای مردمان: هر چیزی را چاره است جز مرگی.» (آذرباد مهرسپندان، ۳۸۲: ۳۵۸)

(۲۵) طرطوشی (۱۹۹۰: ۵۳۹) از بزرگمهر نقل کرده است: رَبِيبَةُ الْبَحْرِ، وَعَايِنَةُ الْأَهْوَالِ، فَلَمْ أَزْ هَوْلًا أَعْظَمَ مِنَ الْوُقُوفِ بَيْنَ يَدَيِ سُلْطَانٍ جَائِرٍ. ترجمه: به دریا رفتم و ترس و وحشت را دیدم؛ ولی هیچ ترسی را مانند ایستادن در مقابل شاه ستمگر ندیدم.

بزرگمهر می‌گوید: سُرْتُ بِعَطَايَا الْمُلُوكِ وَجَوَائِزِهِمْ، فَلَمْ أُسَّرْ بِشَيْءٍ أَعْظَمَ مِنْ الْخُلَاصِ مِنْهُمْ. (یوسی، ۱۴۰۲: ۵۱۷) ترجمه: از هدایای شاهان خوشحال شدم؛ ولی هیچ چیز به اندازه نجات از آن‌ها، برایم مسرت‌بخش نبود. برای اطلاع بیشتر از این مضمون (نک: سبزیان‌پور، خوشه‌ای...، ۱۳۹۱: ۵۹-۶۰)

از پندهای تاج‌انوشیروان: «از پادشاهان و شاعران و زنان برسید» و «از پادشاه بر حذر باشید» (نقیسی، ۱۳۱۰: ۶۲۵ و ۶۲۴) (۲۶) فاخوری (۱۹۸۷: ۴۴۵) معتقد است ارج نهادن به مال و نفرت از فقری که موجب دشمنی مردم است، از آثار این مقفّع به ادب عربی نفوذ کرده و نشانه آن در این بیت از متنبی دیده می‌شود:

فَلَا مَجْدَ فِي الدُّنْيَا لِمَنْ قَلَّ مَالُهُ وَلَا مَالٌ فِي الدُّنْيَا لِمَنْ قَلَّ مَجْدُهُ

ترجمه: کسی که ثروتش اندک باشد، احترامی ندارد و کسی که احترامش اندک باشد ثروتی ندارد.

پول حلال مشکلات است. (ذوالفقاری، ۱۳۸۸: ۶۴۹)

(۲۷) تجربه‌های تاریخی و هوش و درایت مردم این سرزمین از دیرباز به آنها آموخته است: «همه چیز را همگان دانند» به همین سبب همفکری و مشورت یکی از بنیادهای فرهنگی ایران باستان بوده است. عاکوب می‌گوید: «با گرد آمدن آراء مختلف، امکان انتخاب درست‌ترین و استوارترین نظر فراهم می‌شود و اندرزه‌های فارسی به این دلیل برای موضوع مشورت اهمیت قائل شده‌اند». (عاکوب، ۱۹۸۹: ۱۰۸) از هوشنگ نقل شده: «المُسْتَشِيرُ مُتَخَصِّصٌ عَنِ السَّقْطِ وَالْمُسْتَدْبِرُ مُتَهَوِّزٌ فِي الْغَلَطِ». ترجمه: آن که مشورت کند، از سقوط و ضرر در امان ماند و آنکه خودرأیی کند به خطا افتد. (ابن مسکویه، ۱۳۵۸: ۱۷) قباد پادشاه ساسانی نیز مشورت را سودمندترین کار برای خردمند می‌داند. «إِنَّ شَيْءَ الْفِعْلِ لِلْعَاقِلِ؟ وَإِنَّ شَيْءَ اضْرُؤْ؟ قَالَ: انْفَعُ الْأَشْيَاءُ لَهُ مُشَاوَرَةُ الْعُلَمَاءِ وَالتَّجَرُّبَةُ وَالتَّوَدُّدُ، وَاضْرُؤُهَا لَهُ الْكَسَلُ وَاتِّبَاعُ الْهَوَى وَالْعَجَلَةُ فِي الْأُمُورِ». ترجمه: به قباد گفتند: خردمند را چه چیزی پر سودتر است و چه چیز زیانمندتر؟ گفت: سودمندتر از هر چیز برایش، مشورت با دانشمندان صاحب‌تجربه و پختگی و متانت است و از همه چیز زیانمندتر، تن‌پروری، هوسرانی و شتاب‌زدگی است (همان: ۴۲) بزرگمهر نیز گفته است: «حَسِبَ ذَا الرَّأْيِ وَفَنَ لَا زَائِيَ لَهُ أَنْ يَسْتَشِيرَ عَالِمًا، وَيُطِيعَهُ». (قرطبی، بی تا: ۴۵) ترجمه: صاحب‌نظران و غیرصاحب‌نظران را کافی است با دانشوری مشورت و از او اطاعت کنند و همچنین می‌گویند: «أَفْرَهُ الدُّوَابُ لَا غَنَىٰ بِهِ عَنِ السَّوْطِ، وَأَغْفُ الْبَيْسَاءُ لَا غَنَىٰ بِهَا عَنِ الزَّوْجِ، وَأَعْقَلُ الرِّجَالِ لَا غَنَىٰ بِهِ عَنِ الْمَشُورَةِ». (همان: ترجمه: خوش‌رفتارترین چهارپایان از تازیانه بی‌نیاز نیست و پاکدامن‌ترین زنان از ازدواج و خردمندترین مردان از مشورت. این نمونه‌ها نشان از اهمیت مشورت در فرهنگ ایران باستان دارد.

از پندهای مکتوب بر تاج‌انوشیروان است که: «در کارها مشورت کنید». (مستوفی، ۱۳۸۷: ۱۱۸)

(۲۸) خشم و غضب یکی از صفاتی است که در اندیشه ایرانی مذموم و ناپسند شمرده شده است. در عهد اردشیر آمده است که: «الغضب والعداوة لِقَاحُ الشَّرِّ وَالتَّدَامَةِ». (اردشیر بن بابک، ۱۹۶۷: ۶۹) ترجمه: خشم و غضب زمینه شر و پشیمانی را فراهم می‌کند.

(۲۹) ثعالبی (۲۰۰۳: ۳۹) این عبارت را از حکمت‌های ایرانی دانسته است: إِحْدَرْوَا صَوْلَةَ الْكِرِيمِ إِذَا جَاعَ، وَاللَّيْمِ إِذَا شَعَ.

ترجمه: از خشم کریم در هنگام گرسنگی و فرومایه در هنگام سیری بپرهیزید.

(۳۰) برای اطلاع بیشتر از این مضمون (نک: سزبان پور، ۱۳۹۳: آداب غذا...)

(۳۱) قیل: مَا تُوفِيهِ الْعَقْلُ؟ قَالَ: (انوشروان) أَنْ تَطْرَحَ عَنْكَ وَارِدَاتِ الْهُمُومِ بِعَزَائِمِ الصَّبْرِ. ترجمه: گفته شد: کمال عقل چیست؟

گفت: این است که غم و اندوهی را که بر آدمی وارد می‌شود، با صبر فراوان از خود دور کنی. (ابن مسکویه، ۱۳۵۸: ۵۲)

در همه شواهد مذکور در این مضمون، رابطه بین عقل و صبر، رکن اصلی جمله است.

صبر است عقل را به جهان همتا بر جان نه این دو بزرگ دو همتا را

(ذوالفقاری، ۱۳۸۸: ۱۲۸۱)

(۳۲) از پندهای مکتوب بر تاج انوشیروان: در کاری که اندرون می‌روید راه بیرون آمدنش را بنگرید. (نفیسی، ۱۳۱۰:

۶۲۳)

قالت الفرس: تَأْمَلُ مَوَاقِعَ قَدَمِكَ تُقَلِّلُ فَوَاجِشَ رَأْسِكَ. (توحیدی، ۱۹۸۸، ج ۴: ۱۵۳): ترجمه: در جای پاهایت تأمل کن تا از

لغزش‌های بزرگت بکاهی.

اردشیر: لَيْسَ لِلْإِيَّامِ بِصَاحِبٍ مَن لَّمْ يَتَفَكَّرْ فِي الْعَوَاقِبِ. ترجمه: کسی که به عاقبت کارهایش فکر نکند، سوار بر کارها نیست.

(راغب، ۱۴۲۰، ج ۱: ۳۵)

اردشیر: مَن لَّمْ يَنْظُرْ فِي الْعَوَاقِبِ تَعَرَّضَ لِحُدُوثِ النَّوَائِبِ. ترجمه: هر کس به عواقب امور اندیشه نکند، در معرض حوادث

مصیبت‌بار قرار می‌گیرد. (نک: سزبان پور، تأثیر...، ۱۳۸۸: ۲۷۹)

از پندهای زو پسر طهماسب: أَعْقَلُ الْمَلُوكِ أَبْصَرُهُمْ بِعَوَاقِبِ الْأُمُورِ. ترجمه: عاقل‌ترین پادشاهان، آگاه‌ترین آنها به عواقب

امور است. (نک: سزبان پور، مقایسه...، ۱۳۸۴: ۱۴۳)

چنین گفت در دفتر آن مرد حر برانداز جامه پس آنگه بپر

(ذوالفقاری، ۱۳۸۸: ۵۰۰)

گز نکرده پاره نکن. (دهخدا، ۱۳۶۱: ۱۳۱۲)

آب ندیده موزه کشیدن. (همان: ۱۴)

(۳۳) بزرگمهر گفته است: «إِنْ يَكُنِ الشُّعْلُ مُجْهَدَةً فَإِنَّ الْفِرَاعَ مَفْسَدَةٌ.» ترجمه: اگر حرفه پسندیده است بیکاری مایه فساد

است (راغب، ۱۴۲۰، ج ۱: ۵۷۵) برای اطلاع بیشتر از ریشه ایرانی این مضمون (نک: سزبان پور، مقایسه...، ۱۳۹: ۱۷۱۱)

بی‌کاری کاهلی به بار آورد. (بهمنیاری، ۱۳۶۹: ۱۱۲)

(۳۴) جایی بنشین که برنخیزانندت. (دهخدا، ۱۳۶۱: ۵۷۹)

(۳۵) از کسری نقل شده است: عَمِيَ الصَّمْتُ خَيْرٌ مِنْ عَمِيَ الْكَلَامِ. ترجمه: عیب سکوت بهتر از عیب سخن است. (وطواط،

بی‌تا: ۱۶۶) برای اطلاع بیشتر از این مضمون (نک: سزبان پور، نقبی...، ۱۳۸۹: ۷۸)

(۳۶) مرغان را با مرغان گیرند. (دهخدا، ۱۳۶۱: ۲۵۷)

به شیران توان کرد شیران شکار. (همان: ۴۴۴)

کتابنامه

الف: کتاب‌ها

۱. آذرباد مهرسپندان (۱۳۸۲)؛ رهام اشه، تهران: مؤسسه انتشاراتی تیمورزاده.
۲. ابن فاتک، ابوالوفاء المبشر (۱۹۸۰)؛ *مختار الحکم و الخامن الکلم*، حقه و قدّم له وعلّق علیه عبدالرحمن بدوی، بیروت: المؤسسة العربية.
۳. ابن قتیبة الدینوری، ابو محمد عبدالله بن مسلم (بی‌تا)؛ *عیون الأخبار*، بیروت: دار الکتب العلمية.
۴. ابن جوزی، ابوالفرج (۱۴۱۲)؛ *المنتظم فی تاریخ الامم والملوک*، محقق: محمد عبدالقادر عطاء، بیروت: دارالکتب العلمية.
۵. ابن مسکویه، ابو علی احمد بن محمد (۱۳۵۸)؛ *الحکمة الخالدة*، حقه و قدّم له: عبدالرحمن بدوی، تهران: دانشگاه تهران.
۶. ابن مقفع، عبدالله (بی‌تا)؛ *الأدب الصغیر والأدب الکبیر*، بیروت: دارالبیروت للطباعة و النشر.
۷. ----- (۱۹۳۶)؛ *کلیلة ودمنة*، قاهره: مطبعة الأمیرية ببولاق.
۸. ابن منظور الأنصاري الرویفیعی، محمد بن مکرم بن علی (۱۴۰۸)؛ *لسان العرب*، الطبعة الأولى، بیروت: دارالاحیاء التراث العربی.
۹. اردشیر بن بابک (۱۹۶۷)؛ *عهد اردشیر*، تحقیق: احسان عباس، بیروت: دارصادر.
۱۰. امینی، امیر قلی (۱۳۸۹)؛ *فرهنگ عوام*، تهران: مازیار.
۱۱. بهمنیاری، احمد (۱۳۶۹)؛ *داستان‌نامه بهمنیاری*، چاپ سوم، به کوشش فریدون بهمنیاری، تهران: دانشگاه تهران.
۱۲. التوحیدی، ابوحیان (۱۹۸۸)؛ *البصائر والذخائر*، تحقیق: وداد القاضي، بیروت: دار صادر.
۱۳. ثعالبی، ابو منصور (۲۰۰۳)؛ *التمثیل و الخاضرة*، بیروت: دار والمکتبة الهلال.
۱۴. ----- (۱۹۸۱)؛ *التمثیل و الخاضرة*، المحقق: عبدالفتاح محمد الخلو، بیروت: دارالکتب العربية.
۱۵. ----- (بی‌تا)؛ *الإعجاز والإیجاز*، بغداد: مکتبة دارالبيان.
۱۶. الجاحظ (۱۹۸۳)؛ *الآمل و المأمول*، تحقیق: محمد رضا ششن، دارالکتب الجدید.
۱۷. الجرجانی، قاضي علي بن عبدالعزيز (۲۰۰۶)؛ *الوساطة بین المتنبي و خصومه*، تحقیق و شرح: محمد ابوالفضل ابراهیم، علي محمد الجاوي، بیروت: المکتبة العصرية.
۱۸. حافظ، شمس‌الدین محمد (۱۳۸۶)؛ *دیوان*، مشهد: ارسالان.
۱۹. خلیل زحریا، الیاس (۱۹۹۶)؛ *کلیلة ودمنة*، بیروت: دارالاندلس.
۲۰. دهخدا، علی اکبر (۱۳۶۱)؛ *امثال و حکم*، تهران: امیر کبیر.
۲۱. ذوالفقاری، حسن (۱۳۸۸)؛ *فرهنگ بزگک ضرب المثل‌های فارسی*، تهران: معین.
۲۲. ----- (۱۳۷۸)؛ *داستان‌های امثال*، چاپ سوم، تهران: مازیار.

۲۳. راغب الاصفهانی، ابوالقاسم الحسین بن محمد بن المفضل (۱۴۲۰)؛ **محاضرات الأدباء ومحاورات الشعراء والبلغاء**، حقّقه وضبط نصوصه وعلق حواشیه عمر الطّباع، لبنان: شركة دار الارقم للطباعة والنشر.
۲۴. زیات، احمد حسن (بی تا)؛ **تاریخ الأدب العربی**، دمشق: منشورات دارالحکمة.
۲۵. زیدان، جرجی (۱۹۸۳) **تاریخ آداب اللغة العربیة**، بیروت: منشورات دار مكتبة الحياة.
۲۶. سامرایی، ابراهیم (۱۳۷۳)؛ **زبان شناسی تطبیقی**، ترجمه سید حسن سیدی، سبزوار: تربیت معلم سبزوار.
۲۷. سعدی، مشرف الدین مصلح بن عبدالله (۱۳۶۸)؛ **گلستان**، به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر، چاپ پندجم، تهران: صفی علیشاه.
۲۸. ----- (۱۳۸۷)؛ **کلیات سعدی**، به اهتمام بهمن خلیفه بناروانی، تهران: امیر کبیر.
۲۹. سنایی غزنوی (۱۳۸۱)؛ **طریق التحقیق**، ترجمه غلامرضا دهب، به کوشش بوتاس، تهران: سروش.
۳۰. شکورزاده، ابراهیم (۱۳۷۲)؛ **ده هزار مثل فارسی و بیست و پنج هزار معادل آن ها**، چاپ اول، مشهد: آستان قدس رضوی.
۳۱. ضیف، شوقی (۱۴۲۷)؛ **تاریخ الأدب العربی العباسی الاول**، قم: ذوی القربی.
۳۲. الطرطوشی، محمد بن الولید (۱۹۹۰)؛ **سراج الملوك**، تحقیق جعفر البیاتی، الطبعة الأولى، ریاض: الریس للکتب والنشر.
۳۳. العاکوب، عیسی علی (۱۹۸۹)؛ **تأثیر الحكم الفارسیة فی الأدب العربی**، الطبعة الأولى، دمشق: دارطلاس للدراسات و الترجمة و النشر.
۳۴. عبود، مارون (۱۹۶۰)؛ **أدب العرب**، بیروت: دارالثقافة.
۳۵. العسکری، ابوهلال (۱۹۸۸)؛ **جمهرة الامثال**، بیروت: دارالجليل.
۳۶. عفیفی، رحیم (۱۳۸۳)؛ **اساطیر و فرهنگ ایران**، تهران: توس.
۳۷. عنصرالمعالی، کیکاووس بن اسکندر (۱۳۶۶)؛ **قابوس نامه**، به کوشش غلامحسین یوسفی، تهران: علمی فرهنگی.
۳۸. غنیمی هلال، محمد (بی تا)؛ **الأدب المقارن**، القاهرة: دار نضضة مصر للطبع والنشر.
۳۹. الفاخوری، حنا (۱۹۸۷)؛ **تاریخ الأدب العربی**، الطبعة الثانية، تهران: توس.
۴۰. فردوسی (۱۳۸۶)؛ **شاهنامه**، بر پایه چاپ مسکو، تهران: هرمس.
۴۱. قآنی (۱۳۶۱)؛ **دیوان**، به کوشش محمد جعفر محجوب، تهران: امیر کبیر.
۴۲. قرطبی، امام ابو عمر (بی تا)؛ **بجعة المجالس وأنس المجالس**، المجلد الأول، بیروت: دارالکتب العلمیة.
۴۳. قطامش، عبدالمجید (۱۹۸۸)؛ **الأمثال العربیة دراسة تاریخیة تحلیلیة**، دمشق: دارالفکر للطباعة والتوزیع.

۴۴. **متون پهلوی** (۱۳۷۱)؛ گردآورنده: جاماسب جی منوچهر جی جاماسب، گزارش سعید عریان، کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران.

۴۵. محمدی ملایری، محمد (۱۳۸۴)؛ **فرهنگ ایرانی پیش از اسلام**، چاپ پنجم، تهران: توس.

۴۶. ----- (۱۳۷۹)؛ **تاریخ و فرهنگ ایران در دوران انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی**، پیوست یک، انتشارات توس.

۴۷. محبوب، محمد جعفر (۱۳۴۹)؛ **درباره کلیل و دمنه**، چاپ دوم، تهران: خوارزمی.

۴۸. مستوفی، حمد الله، (۱۳۸۷)؛ **تاریخ گزیده**، به اهتمام عبدالحسین نوایی، چاپ پنجم، تهران: امیر کبیر.

۴۹. مفتاح الحداد، فیصل (۱۹۹۸)؛ **الأمثال المولدة وأثرها في الحياة الأدبية في العصر العباسي حتى نهاية القرن الرابع الهجري**، بنغازي: منشورات جامعة قارونس.

۵۰. المیدانی، ابو الفضل (۲۰۰۳)؛ **مجمع الأمثال**، ج ۱ و ۲، تحقیق: قصی الحسین، بیروت: دار ومکتبة الهلال.

۵۱. همایی، جلال‌الدین (۱۳۷۰)؛ **معانی و بیان**، چاپ اول، نشر هما.

۵۲. الوطواط، الامام العلامة ابواسحاق برهان‌الدین الکتبی (پ.تا)؛ **غرر الخصائص الواضحة والنقائص الفاضحة**، بیروت: دارالصعب.

۵۳. الیوسی، الحسن (۱۴۰۲)؛ **المحاضرات في اللغة والأدب**، تحقیق وشرح: محمد حجتی و أحمد شرقاوی، بیروت: دار الغرب الاسلامی.

ب: مجله‌ها

۵۴. آذرنوش، آذرتاش (۱۳۸۹)؛ «ابن مقفع»، **دایرة المعارف بزرگ اسلامی**، ج ۴، صص ۶۶۲-۶۶۷.

۵۵. حقیقت، عبدالرفیع (۱۳۵۵)؛ «اعتقاد و دلبستگی ایرانیان به آئین کهن ملی»، **علوم انسانی گوهر**، شماره ۴۱، صص ۴۱۷-۴۲۱.

۵۶. سبزیان‌پور، وحید (۱۳۸۴)؛ «مقایسه حکمت در شاهنامه و متون عربی قرن سوم تا پنجم»، **مجله انجمن ایرانی زبان و ادبیات عربی**، شماره ۱، بهار ۸۴، صص ۱۲۸-۱۲۷.

۵۷. ----- (۱۳۸۷)؛ «بررسی ریشه‌های ایرانی کلیل و دمنه»، **فصلنامه علمی - پژوهشی علوم انسانی دانشگاه الزهراء**، سال هجدهم، شماره ۷۳، صص ۷۶-۱۰۳.

۵۸. ----- (۱۳۸۷)؛ «تأثیر کلام علی (ع) در الأدب الصغیر و الأدب الکبیر»، **مجله مقالات و بررسی‌ها**، دانشکده الهیات دانشگاه تهران، دفتر ۸۸، صص ۵۳-۷۱.

۵۹. ----- (۱۳۸۸)؛ «تأثیر اندیشه‌های اخلاقی ایران باستان در اشعار بابا افضل»، **کاشان شناخت**، مجله تخصصی مرکز پژوهشی کاشان‌شناسی دانشگاه کاشان، سال پنجم، شماره ۷-۸، صص ۲۷۱-۲۹۲.

۶۰. ----- (۱۳۸۹)؛ «نقبی به روشنایی در جستجوی امثال ایرانی در نظم عربی» نشریه ادبیات تطبیقی، علمی - پژوهشی) دانشکده ادبیات و علوم انسانی - دانشگاه شهید باهنر، دوره جدید سال اول، شماره ۲، صص ۹۶-۷۲.

۶۱. ----- (۱۳۹۰)؛ «مقایسه حکمت‌های بزرگمهر در شاهنامه و منابع عربی»، مجموعه مقالات همایش بین المللی بزرگداشت حکیم ابوالقاسم فردوسی در هزاره دوم شاهنامه، دانشگاه سیستان و بلوچستان، کاخ بی گزند، جلد دوم (ح-ص)، تدوین و تنظیم: مریم خلیلی جهانتیغ، ۳ لغایت ۵ دی ماه، صص ۱۶۹۵-۱۷۱۵.

۶۲. ----- (۱۳۹۱)؛ «خوشه‌ای از خرمن اندیشه‌های ایرانی در الأدب الصّغیر»، ادب عربی، دانشگاه تهران، شماره ۴، سال ۴، صص ۴۷-۶۹.

۶۳. ----- (۱۳۹۳)؛ آداب غذا... sabzianpoor.blogfa.com.

۶۴. علی بیگی، حسین (۱۳۸۷)؛ «تاریخ نگاران: ابن مقفع»، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، شماره ۱۲۵، صص ۸۴-۸۵.
۶۵. فائزی، مجتبی (۱۳۲۹)؛ «ابن مقفع ۲» زبان و ادبیات، ارمغان، شماره ۲۴۳، صص ۱۴۱-۱۴۴.

۶۶. نظری منظم، هادی (۱۳۸۹)؛ «ادبیات تطبیقی تعریف و زمینه‌های پژوهش»، نشریه ادبیات تطبیقی، دانشگاه شهید باهنر کرمان، سال اول، شماره ۲، صص ۲۲۱-۲۳۷.

۶۷. نفیسی، سعید (۱۳۱۰)؛ «ده پند انوشروان» مجله ارمغان، سال دوازدهم، شماره ۹، صص ۶۲۶-۶۲۳.

دراسة في تأثير كلية ودمنة والأدب الصغير والكبير في الأدب العربي (دراسة خاصة: الأمثال المولدة)^١

وحيد سبزيانپور^٢

أستاذ مشارك في قسم اللغة العربية وآدابها، جامعة رازی کرمانشاه، ايران

هديه جهاني^٣

ماجستير في فرع اللغة العربية وآدابها، جامعة رازی کرمانشاه، ايران

الملخص

الأمثال المولدة أمثالاً لا تُعرف زوافدها بالضبط كما يقول الأدباء هذه الأمثال ليست عربية بل نفذت من الثقافات الأجنبية إلى الثقافة العربية في العصر العباسي الأول. من أهم العوامل التي سبب نفوذ هذه الأمثال إلى الأدب العربي هي ترجمة الكتب الفارسية إلى العربية.

في هذا البحث نحاول أن نبحت عن هذه الأمثال في آثار الكاتب الإيراني عبدالله بن مقفع وفي هذا المجال نشير إلى تأثير آثار ابن مقفع الوسيعة إلى الأدب العربي ومن جانب آخر إلى ينابيع هذه الأمثال الإيرانية.

الكلمات الدليلية: الأمثال المولدة، الثقافة غير العربي، ابن المقفع، الأدب الصغير والكبير، كلية ودمنة.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی